

مدال آندرسن برای فیلسوف زورخی

جورج شوینگر، برنده جایزه هانس کریستین آندرسن ۲۰۰۸

الیزابت استاک و کریستین لاجر^۱
شهلا انتظاریان

جورج شوینگر، نویسنده و روان درمانگر سوئیسی و برنده ۲۰۰۸ مدال هانس کریستین آندرسن، نامی پرآوازه در خارج از کشور خود نیست، اما آثارش به همان اندازه که شاعرانه و فلسفی است، خنده‌آور نیز هست و نمایانگر طبیعت بشری به شکلی عمیق.

جورج شوینگر، قصه‌گویی باریک‌بین است. کسی که دانش او بیش از میزانی است که خود بر زبان می‌آورد. او به‌هیچ‌وجه مدعی دانای کل بودن نیست و بیشتر ترجیح می‌دهد بپرسد تا پاسخ دهد. از این لحاظ، این فرد ۷۱ ساله زورخی، در میان نویسندگان کودک سوئیسی، برای خودش فیلسوفی است، اما نه فیلسوفی که توضیح دهد، تشریح کند یا رهنمود بدهد، بلکه چون سقراط، مخاطبانش را از پیر و جوان تشویق می‌کند تا بر آن چه در ورای سادگی و صمیمیت مفهوم کلمات وجود دارد، تعمق کنند و حتی در مورد معمولی‌ترین و بی‌جاذبه‌ترین چیزها نیز خوب بیندیشند. او در داستان‌هایی که برای کودکان می‌نویسد، پرسش‌ها، تاملات و احساسات خود را در نهایت ایجاز و با گسترده‌ترین مفهوم، بیان می‌دارد. این نویسنده و روان‌درمانگر، در نوشته‌های خود هر چیز را از منظرهای گوناگون و به شکلی ظریف، در مقابل چشم مخاطب به تصویر می‌کشد. مختصر شوکی که او از این طریق به مخاطبانش وارد می‌سازد، آن‌ها را به توجه و دقت وامی‌دارد. مثالی خوب بر این موضوع، می‌تواند آخرین کتاب تصویری وی *Der weisse und der schwarze Bar* (خرس سیاه و سفید) باشد که با تصویرگری سرشار از سادگی و صمیمیت اوا ماگنتالر (Eva Muggenthaler)، به خردسال فرصت می‌بخشد در محیطی امن که والد برایش کتاب می‌خواند، با ترس‌های شبانگه خود کنار بیاید.

از سال ۱۹۷۲ که جورج شوینگر، اولین کتاب خود، مجموعه داستان «چیزهای موجود» (*Die vorgezigten Dinge*) را نوشت، بیش از سه دهه است. گرچه شمار آثار او، چه برای کودک و چه بزرگسال، افزایش قابل توجهی نداشته است، شامل تعدادی اثر ارزشمند ادبی ژرف و بی‌نظیر است. تعدادی از داستان‌های کوتاه اخیر او *noch jung war* (وقتی دنیا نو می‌شود)، در سال ۱۹۹۶، جایزه سال آلمان برای ادبیات کودک و جایزه سوئیس برای کتاب‌های کودکان را از آن خود کرد و از آن هنگام، شوینگر در مرکز توجه عموم قرار گرفت. در این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که علت علاقه ناگهانی او به داستان‌های کودکان چه بود؟ بسیاری از داستان‌های کوتاه او در این کتاب، در واقع در کتاب‌های پیشین او چاپ شده بود (از جمله در مجموعه *Dieser Hund heiBt Himmel* (سگی به نام آسمان) و *Das Lowengebrull* (غرش شیر) که چندان مورد توجه قرار نگرفته بود. یکی از توضیحاتی که برای این موضوع می‌توان ارائه کرد، پیشرفت کیفیت ادبی ادبیات کودک، طی این مدت است. متون شوینگر بی‌آن‌که نخبه‌گرا باشد، دقیقاً دربردارنده این مفهوم است و کودکان به راستی از داستان‌های لذت بسیار می‌برند.





اما چیزی که داستان‌های شوبینگر را از سایر آثار متمایز می‌سازد، خلاقیت دلپذیر و چشمگیر آن است. این لذت و شوق در داستان‌یافتی، همواره با عشق به فلسفه همراه بوده است. شوبینگر در دنیای غنی خیال خود، فضاهایی را برای طرح پرسش‌های بی‌حدومرز و چیزهای اسرارآمیز و اندیشه‌هایی باز می‌گذارد که بارقه آن‌ها سبب آفرینش داستان می‌شود. برای مثال، یکی از جذاب‌ترین داستان‌هایش، در مورد کیکی است که به شکلی عجیب بزرگ می‌شود و بعد ناگهان می‌ترکد. در کنار این داستان، فهرست بلندبالایی از دیگر قصه‌ها نیز گفته می‌شود.

این شگرد و نحوه گفتن چیزها، به صورتی که قبلاً گفته نشده است، باعث می‌شود کودک و بزرگسال، بیشتر جذب داستان شود و آن را دنبال کند. چنین اندیشه شاخصی به مراتب بیشتر از خود داستان، باعث جذابیت متن می‌شود.

شوبینگر در مورد *Als die Welt noch jung war* گفته است: «قصه‌های پربانی آغازی شاد دارند. بنابراین، تنها کاری که می‌کنم، این است که همه را از نو می‌سازم.» چنین تأکیدی بر ابتدای داستان و این که در پی آن چه چیزی می‌آید، این که کسی قصه‌ای بگوید و بعد بلافاصله آن را به شکلی متفاوت بازگو کند، چیزهایی هستند که قصه‌های شوبینگر را چنین خوشایند و گیرا کنند. او فضایی شاعرانه فراهم می‌سازد و به مخاطبان فرصت می‌دهد با تصورات و قوه‌ی تخیل خویش در متن شرکت نمایند.

جورج شوبینگر در مصاحبه‌ای، در مورد علاقه خود به ابتدای داستان، چنین می‌گوید:

«آغاز هر چیز، لحظه محبوب من است. صبح زمانی عاری و بری از هرگونه پیش‌فرض و پیش‌داوری است، زمانی که همه چیز مبهم و نامعلوم است و هنوز روی تمام چیزهایی که ما را احاطه کرده است، اسمی نگذاشته‌ایم. چیزهای اول یا ناپخته هنوز نظامی ندارند، اما به زودی قابل تسلط، درک و حس کردنی می‌شوند. این همان فضا و حالت ابهامی است که من پیوسته هنگام نوشتن خواهان آن هستم.»

لحظه شروع برای شوبینگر، اصلی شاعرانه است.

«لحظه‌ای که آشکارا برایم با کمی هول و ولا توام

است که در آن چیزی جرقه می‌زند. کسی نمی‌داند که دقیقاً چگونه و چرا، اما وارد قلب چیزی و نیز وارد قلب خودت می‌شوی.»

شیفتگی شوبینگر به تمامی انواع حد و مرزها، مستقیماً به همین ابتدای داستان و بی‌نظمی چیزها ارتباط دارد. در *Als die Welt noch jung war* (آغاز هر چیز)، او به آغاز جهان و زندگی بازمی‌گردد و با بیان چند جمله، دنیایی جدید خلق می‌آفریند. اما ماجرا به همین خلاصه نمی‌شود؛ او به افسانه‌ها روح تازه‌ای می‌دمد و کاری نو می‌کند؛ به طوری که کودکان و نیز بزرگسالان با کشف آن افسانه‌ها، لذت می‌برند و دلخوش می‌شوند.

جورج شوبینگر مخاطبانش را

تشویق می‌کند به هر چیز از زاویه‌ای غیرمعمولی بنگرند که او با نشانه‌هایی

معمولی تصویر کرده است. او اجازه می‌دهد کلمات، از قید و بندهای معمول رها شوند و طوری با یکدیگر درآمیزند که به طنزی شاد بدل شوند.

«در آغاز چیزها اسم نداشتند و این آغاز زمانی طولانی ادامه داشت. هر چیزی یا به طور مجرد وجود داشت یا به چیزی مربوط می‌شد و از جایی گرفته شده بود و یا گذرا. صدای هر چیز یا گوش‌خراش بود یا ویژ و ویژ و غیژغیژ و آروغ مانند یا این که اصلاً صدای خاصی نبود.»

از آن مهم‌تر این که در این متون چند صدایی، حزن‌اندک، اما پرطنین وجود دارد و این حاصل تنش میان هوش سرشار و کلمات حکیمانه است.

وقتی ناشر زوربخ (Nagel & Kimch) از جورج شوپینگر خواست داستان ویلهلم تل، قهرمان ملی سوئیس را بازنویسی کند، کشفی جدی در ساگای سوئیس‌ها صورت گرفت. جورج شوپینگر برآن شد تا به افسانه مشهوری که منبعی برای ادبیات کودکان امروزی است، روح تازه‌ای بدمد. فضای داستان *Geschichte von Wilhelm Tell* (داستان ویلهلم تل)، قالبی امروزی و روایتی دارد؛ پسری که در زمان حاضر زندگی می‌کند، از شخصیت‌های داستانی ویلهلم تل می‌شود و در خلال داستان، پسر او قصه پدربزرگش را می‌گوید. از یک طرف، زندگی روزمره پسری در قرون وسطی نمایانده می‌شود و شرایط زندگی آلپ‌نشینان در آن زمان و از طرف دیگر، داستان‌های بومی و نیز تعدادی از ساکاهای سوئیس مرکزی را در لابه‌لای آن می‌گنجانند و زنده می‌سازد. شوپینگر در مصاحبه خود، علاقه خویش به کوهستان را نیز به آن چارچوب‌ها پیوند می‌زند:

«من به مناطق حاشیه‌ای علاقه دارم؛ مناطق در حال تغییر، جاهایی که کشاورزی آلپ بر طبیعت غلبه می‌کند و دیگر امکان آن نیست که به شکل سابق باقی بماند. این مناطق گرچه متعلق به بشرند، وقتی انسان‌ها کلبه‌های خود را به دلیل سرمای زمستانی ترک می‌کنند، همین کلبه‌ها مأمن جماعت بدوی قصه‌های پریانی نیز می‌شوند.»

ساکای تل نیز چون افسانه‌ها در پی کشف سوئیس اولیه و دستکاری در آن است، اما این امر در مرکز توجه قصه شوپینگر نیست. هاله‌ای از شوخ طبعی همیشه حاضر در آثار او، همراه با تارهای تنیده شده از نبوغ، باعث می‌شود آن افسانه توأم با نگرشی مدرن، برای مخاطبان بسیار دلپذیر باشد.

در گونه جدید پیکارسک مشهور دون کیشوت، شوپینگر در پروراندن شکلی بامزه از مهم‌ترین ماجراهای دون کیشوت، موفق بوده است. این موفقیت نویسنده، به ویژه در انتخاب اپیزودهای گوناگون چشمگیر است. جورج شوپینگر ماجراهای



متن را برای کتابی تصویری بازنویسی کرده که جیسن گیوسلف (Jassen Ghiuselev) با تصویرگری استادانه خود، در ماجراهای این شوالیه مشهور شرکت کرده است. متن شوپینگر که برای کودکان چندان بلند نیست، به آنان کمک می‌کند تجربیات دون کیشوت را به شکلی گسترده و متفاوت درک کنند.

منطقی است که شوپینگر شیفته هر آغاز، آدمی سحرخیز باشد و درعین حال، علاقه‌مند به بخش‌های مختلف روز و تمامی

فعالیت‌هایی که باعث می‌شوند طول روز تا شب سپری گردد و اوقات تنهایی و انزوا فرابرسد. کتاب *Der weisse und der schwarze Bar* (۲۰۰۷)، کتابی تصویری درباره معمولی‌ترین امر، یعنی خواب و غرق شدن در مدهوشی‌های شبانه است؛ چیزی که فقط مختص کودکان هم نیست. خوابیدن، غرق شدن در دنیای خطرناک رویاهایی غیرقابل پیش‌بینی، برای شوپینگر الهام‌بخش ترس دخترک این کتاب تصویری است. دخترک با خود می‌گوید: «ممکن است در اتاقی تاریک گم شوی، همان‌طور که در جنگلی گم می‌شوی.» بنابراین، دریچه‌ای که نویسنده به روی مخاطبان و مشاهده‌کنندگان جوان باز می‌کند، یادآور جنگل خطرناک قصه‌های پریان با هانسل و گرتل و شنل قرمزی است که همیشه به تنهایی در جنگل راه می‌روند. به هر حال در این کتاب تصویری، دخترک در دنیای تخیلی خویش راهی برای کمک به خود می‌یابد. او با این واقعیت خود را آرام می‌کند که جنگل خانه خرس‌هاست و با اطمینان خاطر به خواب می‌رود. از آن لحظه به بعد، خرس هر شب کنار دخترک می‌خوابد؛ ابتدا خرسی سفید که تصویر اول نمایانگر اوست که از پنجره وارد می‌شود و پس از آن خرس سیاه. خرس سفید بسیار پرسروصداست؛ در نیمه‌های شب می‌رقصد و دندان‌هایش را مسواک می‌زند. خرس سیاه آرام و خوش‌ذات است. اما هیچ‌یک از آن‌ها کلمه‌ای حرف نمی‌زنند.

در این کتاب، جورج شوپینگر به طرزی چشمگیر نشان می‌دهد که چگونه قادر است تنها با چند کلمه معجزه کند. ساده‌ترین کلمات در متن او، ناگهان نقشی اساسی بازی می‌کنند و به شکلی مرموز و پنهانی درمی‌آیند که هم والد و هم کودک، مشتاقانه به آن واکنش نشان می‌دهد. در هر جمله‌ای کمابیش مخاطب از تعدد پیامدها حیرت می‌کند. برای مثال، می‌توان جمله کوتاه و موجز «آن دختر و عروسکش با مادر مشغول خوردن صبحانه بودند»، اشاره کرد؛ شاید هر کسی فکر کند که ساده‌تر از این نمی‌توان گفت که آن عروسک نیز انگار موجودی زنده است. این جمله دربردارنده نکته‌های فراوانی از یک کودک و نیز خانواده است که عروسک در آن وجود دارد. او با اجازه دادن این که عروسک سر میز بنشیند، به دنیای خیال کودک جان می‌بخشد. به همین دلیل، تعجب نمی‌کنیم که دخترک در طول شب با خرس‌ها دیدار داشته باشد؛ زیرا از همان ابتدا، واقعیت و خیال درهم تنیده شده است. شخصیت‌ها، چه انسانی چه عروسکی یا زاینده تخیل فرد، با حقوقی دقیقاً مساوی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در نتیجه حضور همزمان تقابل‌ها، دنیایی در این میان نمایانده می‌شود از سیاهی و سفیدی، از شب و روز و باعث می‌شود از شدت وحشت کاسته شود.

شوپینگر استاد تجسم بخشیدن به چیزهای کاملاً معمولی است. برای مثال، در داستان *Die vorgezeigten Dinge*، مردم نمایشگاهی از چیزهای روزمره خود، مثل صندلی راحتی برپا می‌کنند و از این طریق، تحسین بینندگان را برمی‌انگیزند. این دیدگاه نو از چیزهای آشنا، چشم مخاطب کودک و نیز بزرگسال را باز می‌نماید. این شگفتی به هیچ وجه ارتباطی به نگرشی فخر فروشانه در سطح کودک نیست، اما با تکرار در خواندن یا بلندخوانی، تأثیر شگفت‌انگیزی از آن چیزهای عادی به جا می‌گذارد. در معرفی این تکرار، مجموعه *Als die Welt noch jung war, Wo ist das Meer* (اقیانوس کجاست؟) و *Aller Anfang* را می‌توان عنوان کرد. دو کتاب اول را روتراوت ساسین برنر (Rotraut Susanne Berner)، به زیبایی تصویرگری کرده است و آخری را جوتا بوئر (Jutta Bauer) و این کتاب از طرف بنیاد کتاب‌های هنری (Foundation of Book Art)، مورد تقدیر واقع شده است. این کتاب‌ها را می‌توان منابعی قابل توجه برای بلندخوانی دانست. حلقه شاد و جادویی کلمات و نیز اسامی، تأثیری شاعرانه در دنیای شوپینگر دارند:

«اگر کلمه‌ای را بارها و بارها زمزمه کنیم، بیگانه می‌شود. برای مثال، کلمه نان دیگر به

معنای نان نیست و نان نان نان نان... یا هیچ معنایی ندارد یا در مجموع چیزی کاملاً متفاوت می‌شود.» (از *Als die Welt noch jung war*)

در چنین نوشته‌هایی هیچ کلمه‌ای زائد نیست. شوپینگر حتی واژه‌های ساده را چنان به کار می‌برد که آن‌ها را دلپذیر می‌گرداند و این واژه‌ها با نیروی شعرگونه در جمله‌های شوپینگر می‌نشینند. این امر موجب خلق مجموعه‌ای از کلمات و



زبان آهنگینی می‌شود که دومین ویژگی نویسنده است و مؤثر در برنامه‌های کتاب‌خوانی در هنگام خواب؛ برنامه دوران کودکی خودش و چیزی که از ابتدا تأثیری به‌سزا در نوشته‌های او داشته است.

جورج شوبینگر به سرچشمه‌های اسم حیوانات، اشیا و انسان‌ها علاقه‌مند است. در برخی داستان‌ها ارتباط میان اسامی و اشیا، به حوادث بامزه و جذابی منجر می‌شود؛ وقتی پدری سه پسر به نام‌های جان، جاناتان و جاناتان‌جان دارد، موضوعی خنده‌دار و مضحک پدید می‌آید. حتی صدا کردن پسرها نیز موضوعی بسیار پیچیده می‌شود. در اظهارات او که با حروف ایتالیک چاپ شده است، راوی پیشنهاد می‌کند که مخاطب، همان داستان را با دختری به نام آنا تصور کند.

فکر بکر چنین داستان‌هایی از خود زبان مشتق می‌شود. قصه‌های جورج شوبینگر در جست‌وجوی چشم‌اندازی زبان‌شناختی است؛ به منظور دریافتن این که آیا فرم نیز چیزی جالب را آشکار می‌سازد یا خیر؟ در بر زبان قوانینی وجود دارد که نویسنده به صراحت، در بر نوشته‌های خود بر آن تأکید می‌ورزد:

«من اغلب نظراهایم را نه تنها از طریق مضمون، بلکه از طریق الگویی درهم تنیده شده، بیان می‌کنم. من به ساختار، تکرار، تشدید و وارونگی علاقه‌مندم که در قصه‌های پریانی، این فرم به کرات یافت می‌شود. من فرش قصه را می‌بافم. می‌توان گفت که در ضمن گفت‌وگوها، طرح‌ها گسترش می‌یابند.»

در داستان Mutter, Vater, ich und sie (مادر، پدر، من و او)، تصویری روان‌شناختی و ظریف از شخصیت‌های

نسل‌های مختلف ارائه می‌شود. از سویی این یک داستان خانوادگی است که در آن برادری از خواهر کوچک تازه متولد شده‌اش دلخور است و درعین‌حال بزرگ‌ترها را به نقد می‌کشد و از طرف دیگر، کتابی قابل تامل است؛ بچه، راوی اول شخص، پسری است که افکاری حیرت‌انگیز و دور از انتظار در مورد زندگی روزمره دارد. البته به همان میزان نیز داستانی متقاعد کننده و روان‌شناسانه، از همان قصه ویلهلم تل است؛ بازگو کردن روابط میان پدر و پسر و نیز پدربزرگ که قصه‌ای را روایت می‌کند و نوه‌اش گوش می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های آثار شوبینگر را در ترسیم خطوط کلی قوانین پیچیده جنسیتی او می‌توان دید. مهارت استثنایی او در نمای کلی قوانین جنسیتی در ادبیات، در داستان ویلهلم متل بارز است. در ساگای تل، شوبینگر افسانه‌ای را ترسیم می‌کند که از قدیم به شجاعت مردانه و آرزوهای مردان برای آزاد بودن ارتباط دارد. این تصویر کلیشه‌ای از نقش مذکر را شوبینگر در مجموعه‌ای از شخصیت‌ها به تصویر می‌کشد، اما ضمن آن که جسارت شخصیت‌های مذکر نمایانده می‌شود، ترس نیز نقش خود را بازی می‌کند؛ پسری در قالب یک راوی نشان داده می‌شود که به قصه ویلهلم تل علاقه دارد و با ترس‌های شبانگه‌ای و نیز غربت و رابطه‌اش با والدینی درگیر است که از هم جدا شده‌اند. در مقابل، پسر تل، والتر شخصیتی بی‌پروا و تاحدی تیزهوش است که جسارتش، لبرگر گسلا (Landberger Gessler) را برمی‌انگیزاند و در واقع، آن داستان مشهور را به جریان می‌اندازد که در آن به سببی روی سرش تیراندازی می‌کنند. علاوه بر آن، شوبینگر با نقشی متمایز در شرح شخصیت‌های مونث نیز می‌پردازد و چندین نما از شکیبایی و شهامت آن‌ها را به تصویر می‌کشد.

در ادبیات کودک معاصر، تعداد معدودی از نویسندگان، هم‌زمان کودک و بزرگسال را مورد خطاب قرار می‌دهند. جورج شوبینگر از زمره این نویسندگان خوش‌اقبال است. برای مثال، شوبینگر به راحتی روابط عاطفی این مخاطبان چند گانه را تصویر می‌کند. در داستان *Als die Welt noch jung war*، ایو (Eve) با بوسه دادن به آدم، با او گفت‌وگو می‌کند، اما بعد هر دو زمان را به کلی از یاد می‌برند. این صحنه، جذابیتی بامزه را تداعی می‌کند که در مخاطبان کودک و بزرگسال، واکنش‌هایی به کلی متفاوت بر می‌انگیزد.

جورج شوبینگر هم برای کودک و هم برای بزرگسال می‌نویسد و معیارهای هنری بینامتنی را نادیده می‌گیرد. از نظر او، هر دو نوع ادبیات، شکلی هنرمندانه از نوشتن محسوب می‌شوند.



پی‌نوشت:

Elisabeth Stuck, Christhine Iotscher ۱

۲ Saga = چکامه‌های پهلوانی و عمدتاً افسانه‌های اسکاندیناوی در قرون وسطی در مورد ماجراهای افسانه‌ای قدیمی و اسطوره‌های.

۳ Picaresque = رمان‌های عیاری که بیشتر در قرن شانزدهم اسپانیا رایج بود و کمابیش شبیه داستان‌های عباران و طراران در

فرهنگ و ادب ایرانی هم چون سمک عیار است.